

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۸، شماره ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵

بهشت و دوزخ زهاوی و بهار (علمی - پژوهشی)

جهانگیر امیری^۱

عبدالصاحب طهماسبی*^۲

چکیده:

در این مقاله، دیدگاه ملک الشعراء بهار و جمیل صدقی الزهاوی درباره بهشت و دوزخ، مورد بررسی قرار گرفته است. بهار، وارث اندیشه‌های سنتی مرتجعانه جامعه خود است و به نحوی خاص، با آنها مبارزه می‌کند و زهاوی نیز همان شرایط را در جامعه خود حاکم می‌بیند. هر دو با مبارزه با خرافات و ارتجاع، به شکلی طنزآمیز، جامعه خویش را به منظور بیداری مورد خطاب قرار می‌دهند. قدر مسلم، این پژوهش نشان می‌دهد که بهار از زهاوی به شدت متأثر است. زهاوی خود با تأثیر از «رساله الغفران» ابوالعلاء معری و کمندی الهی دانته، «انقلابی در دوزخ» را مطرح کرده و بهار، تعداد قابل توجهی از ابیات این قصیده را ترجمه و سروده‌ای مختصر، با هدف مشترک قصیده «انقلابی در دوزخ» زهاوی بیان کرده است. وجوه مشترک و اختلاف این دو قصیده، در این نوشته عرضه می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: ملک الشعراء بهار، جمیل صدقی زهاوی، طنز، بهشت و دوزخ، خرافه‌ستیزی.

^۱ - دانشیار بخش زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی: gaamiri686@gmail.com

^۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی: as_tahmasbi@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۷/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱/۲۲

۱- مقدمه

دوره مشروطه در دو جامعه ایران و عراق، حاکی از رنج‌ها و دردها و مجاهدت‌های فراوان دردمندانی است که در راه اعتلای ارزش‌های دینی و ملی-میهنی، مال و جان خویش را فدا کردند. شعر ملک‌الشعراى بهار از ایران و جمیل صدقی زهاوی از عراق، بهترین الگوی شعری و ادبی آن دوران است. با بررسی اشعار این دو شاعر فرهیخته، خواهیم یافت که فرهنگ دو جامعه، مشابهت‌های فراوانی از نظر ارزش‌ها و دیدگاه‌ها با یکدیگر دارند. از جمله این مشترکات، تعصبات دینی و عادات‌های جاهلانه و خرافات است. قصیده‌های «انقلابی در دوزخ» زهاوی، «نکیر و منکر» و «جهنمیه» بهار، از بهترین نمونه‌های مقابله این دو شاعر با مخاطبان‌شان در دوره مشروطه است که به بیان تعصبات و اعتقادات افراطی و خرافات اشاره می‌کنند و با آنها، به زبان طنزی که خاص آن دوره است، سخن می‌گویند. ترسیم صورتی وحشتناک و هول‌انگیز از قبر و صورت خشن نکیر و منکر و مراحل پس از مرگ، آن‌طور که در دو قصیده نکیر و منکر و انقلابی در دوزخ ذکر می‌شود، بیانگر عقاید افراطی بسیاری در آن زمان است که دو شاعر سعی می‌کنند آنها را تعدیل نمایند.

۱-۱- بیان مسئله

مسئله تحقیق حاضر، بررسی اشعار ملک‌الشعراى بهار و زهاوی و تأثیر هر یک بر دیگری و خاستگاه‌های اجتماعی آن دو و نیز شباهت‌های بسیار شرایط دو جامعه عراق و ایران در دوره مشروطه است چون شعر دو شاعر می‌تواند شناساننده واقعیت‌های جامعه آن دوره باشد. هر دو شاعر، شاعران بنام معاصر ایران و عراق هستند که هر دو در یک دوره می‌زیستند (زهاوی از ۱۲۴۲-۱۳۱۵ش و بهار از ۱۲۶۵-۱۳۳۰ش) و با یکدیگر دوستی دیرینه و گفت‌وگوهای ادبی داشتند. آن دو در روزگاری زندگی می‌کردند که بسیاری از مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دو کشور شبیه به یکدیگر بوده‌است؛ بهار در عصر خفقان مشروطه و شاهان قاجار و زهاوی در دوران پراختناق پادشاهان عثمانی و انگلیسی زندگی می‌کرد.

۲-۱- پیشینه تحقیق

با توجه به اینکه براساس اطلاعات موجود، تا به حال چنین مقایسه‌ای صورت نگرفته، مطالعه حاضر نخستین پژوهش درباره تأثیرپذیری بهار از زهاوی است. در مورد قصیده «انقلابی در دوزخ» زهاوی، مقالات و پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ قصیده‌ای که «رسالة الغفران» ابو العلامعری، «کمدی الهی» دانته و «زواج و توابع» ابن شهید أندلسی، سه خمیرمایه اصلی آن است. آثار زیر، از جمله نوشته‌هایی است که در این مورد نگاشته شده است: «الزهاوی و ثورته فی الجحیم» (جمیل، ۱۹۶۸م)، «زهاوی و زبان و ادبیات فارسی» (محسنی‌نیا، ۱۳۸۹ش)، «زن در شعر زهاوی» (نیازی و اصفهانی، ۱۳۸۶ش)، «بررسی تطبیقی مسئله زن در سروده‌های بهار و زهاوی» (خانی، ۱۳۹۰ش) و «روابط بینامتنی دینی در قصیده ثوره فی الجحیم». (کیانی و چمازکتی، ۱۳۹۰)

۳-۱- ضرورت و اهمیت تحقیق

مطالعه آثار این دو شاعر فرهیخته و شناخت تأثیر هریک بر قلم و اندیشه دیگری، تصویر روشنی از مشترکات فرهنگ دو جامعه را در این موارد به نمایش می‌گذارد: ۱- آگاهی از شرایط و اوضاع اجتماعی و مذهبی آن روزگار که نشانگر جوّ ستم و اختناق از طرف حکومت‌های مستبد بر دو کشور است؛ ۲- شناخت بهتر فرهنگ ایرانی، از طریق آگاهی از ارزش‌ها و اعتقادات سایر ملت‌ها؛ ۳- تبادل اندیشه و نظر، با تکیه بر تجربه فرهنگی دو جامعه؛ ۴- پیشرفت و بهبود جامعه، با تکیه بر ابزار خرد و تفکر، جهت جلوگیری و مبارزه با خرافات و تنگ‌نظری‌های سلیقه‌ای که جز عقب‌ماندگی و فقر و زبونی، حاصلی ندارد.

۴-۱- روش تحقیق

در این مقاله، ضمن مروری کوتاه بر شرایط اجتماعی و سیاسی دو جامعه ایران و عراق در عصر مشروطه، با استناد به منابع و پژوهش‌های صاحب‌نظران، به پیشینه روابط شخصی بهار و زهاوی پرداخته شده و با تحلیل و بررسی پژوهشنامه‌ها و مطالعات قبلی و نگاه دقیق به دیوان اشعار دو شاعر و تطبیق و مقایسه آنها، وجوه شباهت و تفاوت آثار این دو شاعر تبیین شده است. نمونه تفصیلی این بررسی تطبیقی، مقایسه قصیده «ثوره فی الجحیم» زهاوی و «نکیر و منکر» بهار است. این مقایسه، نشان می‌دهد که علاوه بر شباهت مضمون این دو

سروده، چهل و یک بیت از «نکیر و منکر» بهار عیناً ترجمه «ثوره فی الجحیم» زهاوی است و چهار بیت دیگر آن، با تصویرسازی متفاوت، همان مفهوم سروده زهاوی را دربردارد. همچنین قصیده جهنمیّه و «بهشت و دوزخ» بهار با قصیده «الی جهنّم» و سپس، با قصیده «ثوره فی الجحیم» زهاوی مقایسه شده و شباهت مضمون و محتوای آنها بررسی گردیده است.

۱-۵- مبنای نظری تطبیق

پیوندهای تاریخی دو کشور ایران و عراق و تأثیر و تأثر دو فرهنگ، از دیرباز وجود داشته است. ایران، از زمان‌های بسیار قدیم، در ارتباط دائمی با ملت عرب بود (واکیم، ۱۹۶۷م: ۸۱)؛ این ارتباط، قرن‌ها پیش از تأسیس مملکت حیره وجود داشت. عرب‌ها، مالیات را به کوروش در سال ۵۵۰ ق.م. پرداخت کردند و یاران پادشاه کامبیز، در فتح مصر در سال ۵۲۵ ق.م. بودند و ایرانیان را در حمله به یونان در سال ۴۹۲ ق.م. همراهی نمودند. یزدگرد اول، فرزندش، بهرام گور را به سوی نعمان، پادشاه حیره، فرستاد تا تربیت عربی یابد... (طبری، ۱۴۰۷هـ: ۷۲/۲) و در مقابل، عرب‌ها، به بهرام گور کمک کردند تا به حکومت رسید (طبری ۷۴/۲) تا اینکه بهرام، عربی را بسیار عالی فراگرفت و شعر را به فارسی و عربی می‌سرود و برای مردم، به زبان عربی سخنرانی می‌کرد. (مسعودی، ۱۹۶۵م: ۱۲۶/۱)

بنا بر آنچه گفته شد، از آنجا که این مقاله به بررسی پیشینه مشترکات فرهنگی ایران و عراق و به‌عنوان نمونه، شعر بهار و زهاوی می‌پردازد، مبنای نظری این تحقیق، مکتب فرانسه است. از دیدگاه مکتب فرانسوی، اثبات روابط تاریخی بین آثار ادبی، شرط مسلم و قطعی ورود به عرصه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی است. (انوشیروانی، ۱۳۸۹ش: ۱۲)

۲- بحث

پیش از بررسی قصاید مورد نظر دو شاعر، سزاوار است که به وضعیّت مذهبی دو جامعه اشاره شود و به اینکه رواج اوهام و خرافات در میان مردم چگونه بوده است و هر کس با آداب و رسوم جامعه مخالفت می‌نمود، به چه چیزهایی متهم می‌گردید.

۲-۱- جامعه ایران

شفیعی کدکنی می‌گوید:

«قرن سیزدهم، اوج گیرودارهای مذهبی در ایران است. بذری را که صفویه، برای حفظ حکومت خویش در برابر داعیه‌داران مشرق و مغرب ایران، از دیرباز پاشیده بودند و هم در روزگار خود ایشان بارور شده بود، در این عصر نیز بارورتر و گشتر می‌بینیم. اینک درخت تعصبات مذهبی، بالیده و شاخ و برگ گسترده است. دیگر نزاع شیعه و سنی در ایران، کمتر مطرح است اما در درون مذهب شیعه، تضادها و اوهام و خرافات هر لحظه گسترده تر می‌شود... نزاع شیخی و متشرع، اخباری و اصولی، بابی و شیعی، صوفی و متشرع و نفوذ فوق‌العاده طبقه روحانی در اذهان مردم و ضمناً سادگی و سفاقت بعضی از علمای دین که بی‌خبر از هرگونه تغییر و تحولی، همچنان در گیرودار مباحث اصولی و فقهی عجیب و غریب و ایجاد فروع نیش‌غولی بوده‌اند...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۷۴)

زنان نیز که نیمی از جامعه را تشکیل می‌داده‌اند، وضعیّت بسیار نامطلوبی داشتند: «در سرتاسر دوره سلطنت قاجاریه، نامی از زن و حقوق و آزادی زنان نیست و هرچند به کنایه، ذکری از این مقوله نمی‌رود.» (آرین پور، ۱۳۸۲: ۴)

۲-۲- جامعه عراق

زهاوی نیز در روزگاری رشد کرد که هرکس با آداب و رسوم جامعه مخالفت می‌نمود، بلافاصله به کفر و زندقه متهم می‌گردید و اگر سخنی از تجدد غربی به میان می‌آورد، به بدعت در دین و ارتداد متهم می‌شد. (التکریتی، ۱۳۶۸: ۷۱) سطح آگاهی مردم نیز بسیار پایین بود، به گونه‌ای که افراد، مرز جدایی دین از خرافات را تشخیص نمی‌دادند. «زنان در محیط خانه، زندانی می‌شدند و تنها در روز و مشروط به همراهی با شخص دیگری، اجازه خروج از منزل را داشتند.» (عزّ الدین، ۱۹۶۰م: ۲۱۱) از طرف دیگر، در آن روزگار، موجی از آزادی بیان و اندیشه در کشورهای عربی به راه افتاد که موجب گریز بسیاری از افراد جامعه از تفکرات سنتی گردید و از طرفی، هزاران کتاب ترجمه شده به زبان ترکی، اندیشه‌های جامعه غربی را به فرزندان شرقی منتقل نمود. (أدهم، ۱۳۷۸: ۶۷)

اواخر قرن نوزدهم، جهان عرب در شرایط فرهنگی بسیار بدی به‌سر می‌برد. در چنین شرایطی بود که زهاوی، واپسین روزهای زندگی خود را وقف مبارزه با خرافات نمود.

۲-۳- پیرامون انقلابی در دوزخ

موضوع این قصیده، سفری خیالی به عالم پس از مرگ است. نخست از درون گور آغاز می‌گردد که توصیف گور و نکیر و منکر بسیار وحشتناک و هول‌انگیز است و هر دو را مظهر خشونت و سنگدلی معرفی می‌کند، به‌طوری‌که رعب و وحشت، سراسر قصیده را فرامی‌گیرد. زهاوی می‌گوید:

چون مُردم، نعشم را به گور فروبردند و خاک بر او پاشیدند... نه هوایی در گودال بود و نه جایی.. ناگهان آواز پایی سهمناک، خبری از راه دور به گوشم رساند. چهره ترسناک نکیر و منکر، در برابرم خودنمایی کرد... در دست هریک، عمودی آتشین و افعی‌ای پیچیده برگرد کمرشان بود. زیر پایشان، چون گنجشکی حقیر بودم.. یکی از آن دو بر من بانگ زد که برخیز و هرچه گویمت پاسخ ده... پس، به خود آمدم و مهبای پاسخ شدم... گفت: کیستی ای مرد پیر؟ گفتم: پیری اسیر خاک. سپس، از عُمر پرسید. گفتم: چه می‌پرسی که جمله، با خون دل رفت و دور از آزادی و اختیار... گفت: چه پیشه داشتی؟ گفتم: در شعر و ادب و نقاشی استاد بودم... گفت: دین تو چه بود؟ گفتم: اسلام... گفت: معبود تو؟ گفتم: حیّ قدیر... از نماز و روزه و قیامت و حساب و صراط چه؟... اما مرده هرچه پاسخ می‌دهد، پذیرفته نمی‌شود... پس از کشمکش‌ها، مرده از ایمان خود می‌گوید که بی‌بوسه مردّد و مذبذب بود. در نتیجه، آن دو، او را سزاوار سخت‌ترین عذاب‌ها می‌دانند و نخست، وی را به بهشت می‌برند تا بداند که از چه نعمت‌هایی محروم گشته... چشمه‌هایی از شراب ناب و خالص در آنجا جاری می‌بیند و فرش‌های زیبایی می‌بیند که بر روی خاک، گسترده‌اند و زیبارویانی که چون شکوفه‌های سپید، بر روی آنها پراکنده‌اند. به هر فرد، هفتاد حوری پوشیده با لباس‌های حریر، پاداش می‌دهند و پسرانی که چون دانه‌های مروارید، در میان بهشتیان می‌گردند. سپس، به جهنمش می‌برند... لیلی را می‌بیند و از او می‌پرسد: ای زیباروی، چه چیز تو را می‌گریاند؟ لیلی پاسخ می‌دهد: گریه‌ام از آتش سوزان

نیست بلکه از فراق جانسوزِ عزیزم، معنون، است. دانشمندان، فلاسفه و شاعران زیادی را در آنجا می‌بیند که به خاطر انکار دوزخ گرفتار شده‌اند؛ همچون سقراط، افلاطون، ارسطو، داروین، هگل، کندی، ابن سینا، متنبی، معری و... صدای خیام را می‌شنود که در میان جمع، سرمست آواز می‌خواند و همگان سرخوش و در طرب‌اند.

سرانجام، نبردی شدید بین دوزخیان و نگهبانان درمی‌گیرد. سپاهی از شیاطین، به فرماندهی ابلیس، به یاری اهل دوزخ می‌شتابد. فرشتگان نیز به فرماندهی عزرائیل، برای مقابله با شورشیان، وارد کارزار می‌شوند. سرانجام، سپاه فرشتگان شکست می‌خورد. جهنمیان سوار بر بال‌های شیاطین، به سوی بهشت به پرواز درمی‌آیند و آنجا را تصرف می‌کنند و بهشتیان را که به گفته شاعر، همگی کودن و ابله‌اند، از آنجا بیرون می‌رانند. بدین ترتیب، سفر خیالی شاعر پایان می‌یابد و او صبحگاه، خود را در بستر خواب می‌بیند.

۲-۴- مرادوات ادبی و ارتباط دو شاعر و دلایل تأثیرپذیری

همسایگی عراق و ایران، شرایط اجتماعی و سیاسی دو کشور در دوران مشروطه، آیین و دین و آداب و سنن مشترک و آشنایی و دوستی دیرینه، از عوامل تأثیرپذیری و ارتباط دو شاعر است؛ نیز می‌توان عامل اصلی علاقه‌مندی زهاوی به فرهنگ و ادب فارسی را محیط خانوادگی و تسلط پدر بر زبان و فرهنگ ایرانی دانست.

۲-۴-۱- تأثیر ادبیات فارسی بر زهاوی

می‌توان تأثیر ادب فارسی بر زهاوی را بدین صورت بیان نمود:

۱- انس و علاقه زهاوی به زبان فارسی، به حدی بود که نخستین اشعار دوران نوجوانی خود را به زبان فارسی سروده است. (بطی، ۱۹۲۳: ۱۷۲) وی درباره فردوسی، هفده بیت به زبان فارسی سروده است که با این بیت آغاز می‌شود: (هزاره فردوسی، ۱۳۶۲: ۱۹۲)

به فردوسی از من سلامی برید پس از عرض حرمت پیامی برید

۲- او دوست‌دار خواندن آثار شعرای ایرانی، همچون خیام، مولوی، حافظ، فردوسی و سعدی بود؛ لذا ترجمه رباعیات خیام را به عهده گرفت، با روشی که برای عرب زبان‌ها

زمینه آشنایی با روحیه شاعر ایرانی و نکته‌های ظریف وی را فراهم نماید. (عزالدین، ۱۹۶۶: ۴۶۷)

نمونه ترجمه رباعیات خیام توسط زهاوی: (خیام، ۶۷: ۱۳۷۵) (الزهاوی، ۱۹۳۲: ۱۴۶)

۱. افسوس که نامه جوانی طی شد وین تازه بهار شادمانی دی شد

۲. آن مرغ طرب که نام او بود شباب صد حیف ندانم که کی آمد، کی شد

۱. أَلْهَفَ نَفْسِي عَلَى شَبَابِ تَوَلَّى وَرَبَّيعٍ مِنَ السَّرُورِ تَوَارَى

۲. إِنَّمَا الطَّائِرُ الْمُسَمَّى شَبَاباً بَعْدَ مَا قَدْ قَامَ يَهْتَفُ طَارَا

۳- زهاوی در قصیده، آنجا که صحنه ملاقاتش با بزرگان علم و ادب ایران و جهان را

توصیف می کند، نام بزرگان ایرانی را چنین یاد می کند: (الدیوان، ۲۰۰۴: ۱۸۳)

وَزَرَادَشْتُ ثُمَّ مَزْدَكُ يَأْتِي وَجُمُوعُ إِمَامِهِمْ أَبْقُور

وَالْحَكِيمُ الْكِنْدِيُّ ثُمَّ ابْنُ سَيْنَا وَابْنُ رُشْدٍ وَهُوَ الْحَفِيُّ الْجَسُورُ

ثُمَّ هَذَا أَبُو ذُلَامَةَ مِنْهُمْ بَعْدَهُ الرَّائِدِيُّ، ثُمَّ النَّصِيرُ

۴- دو شاعر، آشنایی و دوستی دیرینه‌ای داشتند، آن چنان که بهار، در رثای زهاوی،

ترکیب بندی (۶۳ بیت) را به عنوان سوگنامه برای وی سرود با مطلع:

دجله بغداد بر مرگ زهاوی خون گریست

نی خطا گفتم که شرق از نیل تا سیحون گریست

(بهار، ۱۳۶۸: ۷۱۱)

زهاوی، به منظور شرکت در کنگره هزاره فردوسی و به عنوان نماینده عراق به ایران سفر

کرد و قصیده زیبایی را به مطلع زیر سرود: (الدیوان، ۲۰۰۴: ۵۲۰)

۱. أَنْتَ فِي شِعْرِ كَانَتْ فَتْحًا مُبِينًا وَاحِدًا مِنْ أَوْلِيكَ الْخَالِدِينَا

۲. بَعْدَ أَلْفٍ مِنَ السِّنِينَ أَتَيْنَا بِكَ يَا فِرْدَوْسِي مُحْتَفِلِينَا

۱. شعرهای تو، فتح آشکاری است و تو، خود از مردان ماندگار روزگاری.

۲. پس از هزار سال، اینک به دیدار تو آمده‌ایم تا جشنی بزرگ برپا کنیم.

۲-۴-۲- تأثیر زهاوی بر بهار

محسنی‌نیا در مقاله «زهاوی و زبان و ادبیات فارسی» (محسنی‌نیا، ۱۳۸۹: ۳۱) می‌گوید: «تأثیرپذیری زهاوی از ادب پارسی، مقوله بسیار گسترده‌ای است» و با شواهد و قراینی که ارائه خواهیم نمود، به گونه‌ای قابل توجه، از ادب پارسی متأثر بوده است. موضوعی که در ایران، تاکنون پژوهشگران بدان یا اصلاً توجه ننموده یا به‌ندرت در باب آن، به اشاراتی اکتفا نموده‌اند. (محمدی، ۱۳۷۰: ۸۵) در این مقاله، قصد داریم که بینیم این تأثیر و تأثر چگونه است. ابتدا به این نکات توجه می‌کنیم: ۱- انقلابی در دوزخ، در سال ۱۳۰۸، توسط زهاوی سروده شد و بهار قصیده نکیر و منکر را در ۱۳۲۶، تنظیم کرد؛ ۲- بهار، مرادفات ادبی تنگاتنگی با زهاوی داشت و قصیده رثائیة بهار درباره وی، یکی از شواهد آن است. (بهار، ۱۳۶۸: ۷۱۱)؛ ۳- ایرج میرزا در قصیده «انقلاب ادبی» می‌گوید: (ایرج میرزا، ۱۳۵۶: ۱۲۰):

۱. آن که پیش تو خدای ادب‌اند نکته‌چین کلماتِ عرب‌اند
 ۲. هر چه گویند از آنجا گویند هر چه جویند از آنجا جویند
 که منظور ایرج از خدای ادب، به احتمال فراوان، یکی هم ملک‌الشعرا بهار است، این ابیات را بخوانیم: (همان: ۹۱)

۱. ملک دارای آن مغزِ سیاسی که می‌خندد به قانون اساسی
 ۲. ملک دارای آن حدّ فضائل که تعدادش به من هم گشته مشکل

۲-۵- ویژگی‌های "انقلابی در دوزخ" زهاوی و "نکیر و منکر" بهار

قصیده «نکیر و منکر» بهار که چهل و یک بیت از مجموع چهل و پنج بیت آن، ترجمه قصیده «ثورة فی الجحیم» زهاوی است، ویژگی‌هایی از اندیشه زهاوی را نشان می‌دهد که مهم‌ترین آنها بدین شرح است: (الدیوان، ۲۰۰۴م: ۱۶۹)

۲-۵-۱- حیرت

در بسیاری از ابیات دیوان زهاوی، نشانه‌هایی از حیرت و سرگشتگی وجود دارد؛ از

جمله:

۱. كَانَ إِيمَانِي فِي شَبَابِي جَمًّا مَّا بِهِ نَزْرَةٌ وَلَا تَقْصِيرُ
۲. غَيْرَ أَنَّ الشُّكُوكَ هَبَّتْ تُلَاحِيزِي فَلَمْ يَسْتَقِرَّ مِنِّي الشُّعُورُ
۳. ثُمَّ عَادَ الْإِيمَانُ يَفُوقِي إِلَيَّ أَنْ سَأَلَهُ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ الْغُرُورُ
۴. ثُمَّ آمَنْتُ ثُمَّ أَلْحَدْتُ حَتَّى قِيلَ هَذَا مُذْبَذَبٌ مَمْرُورُ

۱. در جوانی، ایمان محکمی داشتم که در آن هیچ کم و کاستی نبود.
۲. سپس، شک، اعتقاد را فراگرفت و هوشیاری ام را از کف دادم.
۳. آنگاه ایمانم را بازیافتم ولی شیطان، گمراه ساخت.
۴. بار دیگر ایمان آوردم؛ سپس، ملحد شدم تا اینکه مرا گفتند مردد و مذذب است.

۲-۵-۲- بر تری عقل و تفکر بر دین

از نظر زهاوی، معیار ایمان و پذیرش و ارزیابی، عقل و تجربه و علم است، نه امور

غیبی. (همان: ۱۷۳)

غَيْرَ أَنِّي أُرْتَابُ فِي كُلِّ مَا قَدَّ عَجَزَ الْعَقْلُ عَنْهُ وَالتَّفْكِيرُ

- من به هر چه عقل و اندیشیدن، از او عاجز است، شک می‌ورزم.

۲-۵-۳- جبر

مفهوم جبر و نبود اختیار، بارها در دیوان شاعر تکرار شده است. (همان: ۱۷۰-۱۷۴)

۱. كُنْتُ عَبْدًا.. مُسَيَّرًا غَيْرَ حُرٍّ لَا خِيَارَ لِيهِ وَلَا تَخْيِيرُ
- دور از آزادی و از اختیاریار جفت با ناچاری و ضعف و زحیر
۲. مَا حَبَوْنِي شَيْئًا مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ نِي هُنَّ تَادِهْرًا رَا پِيچَمِ عَنَانِ
۳. مَا عَقَابِي مِنْ بَعْدِ مَا صَحَّ نَقْلًا مَاعَقَابِي مِنْ بَعْدِ مَا صَحَّ نَقْلًا
- اگر ناگزیر بودم از آنچه بر من رفته است پس عقاب چه معنی دارد؟
۴. لَيْسَ لِي فِي مَا جِئْتُ مِنْ خِيَارٍ أَنْسِي فِي جَمِيعِهِ مَجْبُورٌ
- در آن مجبور و بی‌اختیار بودم هر چه به اختیار برگزیدم

۲-۵-۴- قصیده «نکیر و منکر» بهار

(دیوان بهار، ۱۳۶۸: ۸۰۲) (دیوان زهاوی، ۲۰۰۴: ۱۶۹)

چنان که ملاحظه خواهد شد، بهار، چهار بیت را به ۴۵ بیت قصیده «انقلابی در دوزخ» زهاوی، اضافه کرده است؛ از جمله، سه بیت اول قصیده و چهل و یک بیت دیگر، عیناً در قصیده «نکیر و منکر» بهار ترجمه شده است. اضافه بر آن، در سه - چهار مورد، بهار، دو بیت عربی را با یک بیت فارسی معادل نموده یا برعکس، یک بیت عربی را با دو بیت به فارسی آراسته است. همچنین، تصویرسازی بهار را در بیت دوم و چهاردهم، در بیت زهاوی نمی بینیم؛ برای مثال، در بیت چهاردهم، خود را همچون موری در برابر دو فیل خشمگین می بیند اما در مجموع، دخل و تصرفی در معنای کلی و فضای آن ایجاد نکرده است.

۱. چون فروردند نعشم را به گور
 ۲. ناگهان آواز پایی سهمناک
 ۳. من به زحمت از فشار گور لیک
 ۴. روی چون از آهن تفته سپر
 ۵. بینی هایل چو شاخ کرگدن
 ۶. از دهانی شیروش پهن و فراخ
 ۷. در کف هریک عمودی آتشین
 ۸. سوی من زان چشم های چون تنور
 ۹. من به سان خفته زان آواز پای
 - کنت فی رقدۀ بقبری إلی أن
- خاک افشانند و زان گشتند دور
کرد گوشم را خیر از راه دور
آن دو می کردند هر جانب عبور
بر جبین شان گشته رسم آیات شر
الشَّرُّ عَشًّا كَلَاهُمَا قَمَطِيرٌ
جسته بالا نوک آن همچو تبر
هُوَ كَالْقِرْنِ بِالْطَّاحِ جَدِيرٌ
نابها پیدا به سان شیر نر
ثِ يُرِينِي نَاباً هُوَ الْعَنْفِيرُ
و افعی ای پیچیده بر گرد سر
تَلَوَى مُخِيفَةً وَ تَدُورُ
هردم افشانند صد خرمن شرر
شَرُّهَا مِنْ وَمِيضِهَا مُسْتَدِيرٌ
جستم و آمد به مغز اندر شعور
أَيُقْظَانِي مِنْهَا وَعَادَ الشُّعُورُ

۱۰. نه هوا و نه فضا و نه نسیم
فَبَدَا الْقَبْرُ ضَيِّقًا ذَا وُحُومٍ
۱۱. لیک در آن حفره تاریک و تنگ
إِنْ تَحَسَّتِ الْأَرْضَ إِلَّا قَلِيلًا
۱۲. گور تنگ است از برای مجرمان
أَلِمَنْ خَابَ حَفْرَةً ذَاتُ ضَيْقٍ
۱۳. گوشه ای از خاک من شد چاک و زان
بَعْدَ أَنْ مِتُّ وَاحْتَوَانِي الْحَفِيرُ
۱۴. دو فرشته چون دو فیل خشمگین
۱۵. بانگ زد بر من یکی ز آنان که خیز
نَظْرَةٌ..صَاحَةٌ.. ثُمَّ حِوَارٌ
۱۶. استخوان‌هایم به پیچ و خم فتاد
۱۷. خویش را کردم مهایای جواب
أَتِيَا لِلسَّوَالِ، فَظَلَمِنِ، حَيْثُ
- عَنْ أُمُورٍ كَثِيرَةٍ قَدْ أَتَاهَا
۱۸. گفت و گو برخاست در زهدان خاک
نَظْرَةٌ..صَاحَةٌ.. ثُمَّ حِوَارٌ
۱۹. زیر پایش من چو گنجشکی حقیر
واقفألى كَأَنَّمَا هُوَ نَسْرٌ
۲۰. گفت با من، کیستی ای مرد پیر؟
قال: مَنْ أَنْتَ؟ وَهُوَ يَنْظُرُ شَزْرًا
۲۱. گفت: وقت زندگی، اعمال تو؟
قال: مَاذَا أَتَيْتَ إِذْ كُنْتَ حَيًّا؟
- سینه تنگ و پای لنگ و جسم عور
مَا بِهِ لِلهَوَاءِ خَرْمٌ صَغِيرٌ
- هر دو چشم خیره شد ناگه ز نور
مَنْزَلُ الْمَرْءِ ذِي الطَّمُوحِ الْأَخِيرِ
- از برای مؤمنان باغی است گور
وَلِمَنْ فَازَ رَوْضَةً وَغَدِيرٌ؟
- کرد منکر با رفیق خود ظهور
جَاءَنِي مَنكِرٌ وَجَاءَ نَكِيرٌ
- من فتاده پیش ایشان همچو مور
هر چه گویم پاسخ آور مختصر
بَيْنَ أَقْسَاهُمَا وَبَيْنِي يَدُورُ
- زان درشت آوا و بانگ زهره در
تا چه پرسند از من آسیمه سر
الْمَيْتُ بَعْدَ اسْتِيقَاضِهِ مَذْعُورٌ
- یوم کان فی الأرض حیاً یسیر
بین من وان یک که بُد نزدیک تر
بَيْنَ أَقْسَاهُمَا وَبَيْنِي يَدُورُ
- او چو کرکس از برم بگشوده پر
وَكَأَنِّي أَمَامَهُ عُصْفُورٌ
- گفتمش پیری به خاک اندر اسیر
قلت: شَيْخٌ فِي لِحْدِهِ مَثْبُورٌ
- گفتمش چون دیگران پست و حقیر
قلت: كُلِّ الَّذِي أَتَيْتَ حَقِيرٌ

۲۲. در جهان از من نیامد در وجود
لَيْسَ فِي أَعْمَالِي الَّتِي كُنْتُ آتِيًا
۲۳. گفت از این فن‌ها و صنعت‌های دهر
قَالَ: فِي أَيِّ مَنِّ ضَرُوبِ الصَّـ
۲۴. گفتمش در صنعت شعر و ادب
قُلْتُ: مَارَسْتُ الشَّعْرَ .. أُرْعَى بِهِ
۲۵. گفت گاه زندگی دینت چه بود؟
قَالَ: مَا دِينُكَ الَّذِي كُنْتُ فِي
۲۶. گفت معبود تو در گیتی که بود؟
قَالَ: مَن ذَا الَّذِي عَبَدْتُ؟ فَقُلْتُ:
۲۷. گفت چون بگذاشتی گیتی که تو
قَالَ: مَاذَا كَانَتْ حَيَاتُكَ قَبْلًا
۲۸. گفتم از عمرم چه می‌پرسی که رفت
قُلْتُ: لَا تَسْأَلْنِي عَن حَيَاةِ
۲۹. دور از آزادی و از اختیاریار
كُنْتُ عَبْدًا .. مُسَيَّرًا غَيْرَ حُرِّ،
۳۰. نی هنر تا دهر را پیچم عنان
مَا حَبَوْنِي شَيْئًا مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ
۳۱. بهتر از من پاره سنگی که نیست
كَانَ خَيْرًا مِنِّي الْحِجَارَةُ تَتَّوَى
۳۲. گفت کاری کرده‌ای غیر از گناه؟
قَالَ: هَلَا كَسِبْتُ غَيْرَ الْمَعَاصِي؟
- هیچ کاری عمده و امری خطیر
لَهَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَمْرٌ خَطِيرٌ
- در کدامین بودی استاد و بصیر؟
سِنَاعَاتٍ تَخَصَّصْتَ؟ إِنَّهُمْ كَثِيرٌ!
- بودم استاد و ز نقاشی خیر
الْحَقُّ وَقَدْ لَا يَفُوتُنِي التَّصْوِيرُ
- گفتمش اسلام را بودم نصیر
الدُّنْيَا عَلَيْهِ، وَأَنْتَ شَيْخٌ كَبِيرٌ
- و هو دین بالاحترام جَدِيرٌ
گفتمش معبود من حی قدیر
اللَّهُ رَبِّي وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
- بر تن و بر نفس خود بودی امیر
يَوْمَ أَنْتَ الْحُرُّ الطَّلِيْقُ الْغَيْرُ؟
- جمله با خون دل و رنج ضمیر
لَمْ يَكُنْ فِي غُضُوبِنَا لِي حُبُورٌ
- جفت با ناچاری و با ضعف و زحیر
لَا خِيَارَ لِنَا وَلَا تَخْيِيرُ
- نی توان تا چرخ را بندم مسیر
مَدْرَةَ حَتَّى أُدِيرَ مَا لَا يَدُورُ ..
- آمر و مأمور و گویا و بصیر
حَيْثُ لَا أَمْرٌ وَلَا مَأْمُورٌ
- گفتم آری تکیه بر لطف اله
قُلْتُ: إِنَّ مَا كَسَبْتُ فَرَبِّي غَفُورٌ

۳۳. من نگویم چون دگر مردم سخن
 كَانَ إِثْمِي أَنِّي إِذَا سَأَلُونِي
 آن زمان کم باز پرسند از گناه
 لَمْ أَقُلْ مَا يَقُولُهُ الْجُمُورُ
۳۴. عامیان در بند اوهام اندراند
 إِنَّهُمْ مِنْ أَوْهَامِهِمْ فِي إِسَارٍ
 هستشان این بستگی به از رفاه
 وَلَقَدْ لَا يُرْضِيهِمُ التَّحْرِيرُ
۳۵. بر گنه خستو شدن اولی تر است
 وَإِذَا لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ رَأْيٌ
 مرد دانارا ز گفتار تباه
 لِيَ أَفْضَى بِهِ فَلَا أُسْتَعِيرُ
۳۶. بس حدیثا کش خیرد گوید و لیک
 رَبُّ أَمْرٍ يَقُولُ فِي شَأْنِهِ الْعَقْلُ
 قلب بر عکسش پذیرد انتباه
 نَقِيضَ الَّذِي يَقُولُ الضَّمِيرُ
۳۷. گندم و جو هر دو را گاه است لیک
 تَمَرَاتُ الْأُخْرَاتِ لَا تَسَاوِي
 فرق بسیار است بین این دو گاه
 هَذِهِ حِنْطَةٌ وَهَذَا شَعِيرُ
۳۸. من که بودم در شداید پایدار
 مَنْ كَيْفَ بَدَا لِي أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَنْظَنِي
 سست گشتم ناگهان بی اختیار
 أَنْ عَزَمِي يَوْمًا لَشَيْءٍ يَخُورُ
۳۹. قلب من لرزید و کی بودم گمان
 وَلَقَدْ كُنْتُ فِي الْبَدَايَةِ أَشْحَى
 کاین چنین قلبی بلرزد روز کار
 مِثْلَمَا يَشْحَى لِلْخِشَاءِ الدَّعُورُ
۴۰. لیک خود را با خود آوردم نخست
 ثُمَّ إِنِّي مَلَكَتُ نَفْسِي كَأَنِّي
 تا به جا آمد دلم زان گیرودار
 لَسْتُ أَخْشَى شَيْئًا وَإِنِّي جَسُورُ
۴۱. خویشتن را وانمودم با دلی
 مُظْهِرًا أَنِّي أَحْمِلُ نَفْسًا
 از یقین ثابت نه از شک بی قرار
 لَمْ يَكُنْ لِلشُّكُوكِ فِيهَا خُطُورُ
۴۲. گرچه آخر از سخن های صریح
 غَيْرَ أَنِّي صَدَعْتُ بِالْحَقِّ فِي الْآخِرِ
 تیره کردم باز خود را روزگار
 عَرَّ حَتَّى التَّائْتِ عَلَى الْأُمُورِ
۴۳. خاطر آزاد مرد نکته سنج
 فِي الْأَدِيبِ الْحُرِّ النَّفَاقُ ذَمِيمٌ
 کی پسندد گفته ناستوار
 وَهُوَ مَا لَا يَرْضَاهُ مِنَ الضَّمِيرِ
۴۴. ناپسند آید دورویی از ادیب
 ناسزا باشد نفاق از هوشیار

۴۵. لا جرم بر من گذشت آن بد که خاست از نهیش نعره از اهل مزار
 فَأَلَمْتُ بِبِی الرِّزِیَّةُ حَتَّى ضَجِرْتُ مِنْ ضَجِیحِ قَبْرِی الْقُبُورُ
 نکته شایان ذکر، زمینه تأثیر پذیری چند شاعر معروف معاصر ایران، مانند بهار، از شعر عربی
 است که شفیعی کدکنی هم بدان اشاره نموده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۵۷)

۲-۵-۵- جهنمیة بهار (بهشت و دوزخ) (بهار، ۱۳۶۸: ۱۵۷)

این قصیده، از اشعار قدیم بهار است که در سال ۱۲۸۷ش، در انتقاد از فناتیزم خشک و
 جاهلانۀ زهدفروشان مادی آن زمان مشهد گفته شده است. شفیعی کدکنی می گوید:
 «بهار، در سرودن این قصیده، بی گمان تحت تأثیر اندیشه های پیشاهنگان فکر مشروطیت،
 از قبیل میرزا آقاخان کرمانی و دیگران بوده است و چه بسا که این قصیده را پس از خواندن
 نسخه ای از هفتادودو ملت میرزا آقاخان کرمانی سروده باشد. این کتاب، به تأثیر از کتاب
 قهوه خانه صورت یا سورت و کتاب کلبه هندی، اثر برناردن دو سن پیر نوشته شده است.»
 (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۷۱)

این قصیده را در کنار دو قصیده «الی جهنم» و «انقلابی در دوزخ» زهاوی قرار می دهیم تا
 مشابهت افکار و اشعار دو شاعر معلوم گردد.

موضوع بسیار مهم اینکه استاد بهار، از زهاوی بسیار تجلیل کرده و در رثای او،
 ترکیب بند بسیار زیبایی سروده است. این سروده، به وضوح نشان می دهد که بهار، قصاید
 زهاوی را می خوانده و با او مأنوس بوده است. بهار در این ترکیب بند، اشاره ای نیز به
 سروده های زهاوی در زمینه عالم پس از مرگ دارد: (بهار، ۱۳۶۸ش: ۷۱۴)
 در بهشت است او ولی فخر از جهنم می کند / نیز کردی فخر اگر شعر جهنم نیستی
 فخر به جهنم، مراد قصیده زهاوی است که به نام جهنم گفته است.

۲-۵-۶- جهنمیة بهار با قصیده الی جهنم زهاوی:

ابتدا، سروده جهنمیة بهار را با قصیده «الی جهنم» زهاوی مقایسه می کنیم تا مشابهت ها
 و اشتراکات هر دو قصیده، روشن شود. محور قصیده چهل و پنج بیتی الی جهنم زهاوی،
 ترس از جهنم، با توصیفات خاص از جهنم و پل صراط است. قصیده، این گونه آغاز
 می شود: (زهاوی، ۲۰۰۴م: ۴۰۸)

ما قُلْتُ شَيْئاً بِفَمِي إِلَّا وَ عَقْلِي مُلْهِمِي هر چه گفتم عقل و خردم راهنمایم بود
 وَلَيْسَ بِي مَخَافَةٌ مِنْ مَوْتِي الْمُخْتَرِمِ و من ترس از مرگ ویرانگرم ندارم
 وَإِنَّمَا خَوْفِي مِنْ شَكِّ لِقَلْبِي مُؤْلِمِ بلکه ترسم از تردید درد آور قلبم است
 فِي أَنْ أَعُودَ بَعْدَ مَا تَبَلَى بِقَبْرِي أَعْظَمِي که پس از پوسیدگی استخوان‌هایم
 إِلَى الْحَيَاةِ ذَاكِرًا لِعَهْدِي الْمُنْصَرِمِ به گذشته زندگی‌ام برگردم
 مُجْتَمِعًا بِهَا حُطَامَ جِسْمِي الْمُنْهَدِمِ و تکه‌های بدنم به یکدیگر پیوندند

سپس به عنوان گنهکار، به توصیف وضعیتی بحرانی‌اش در دوزخ می‌پردازد..

وَأَنْ أَسَاقَ صَاغِرًا بَيْنَ يَدِ الْمُتَقِمِ و ذلیلانه پیش ملک انتقامجو، بیفکنندم
 وَأُخْضِرَ الْحَسَابَ كِبَائِرِي وَاللَّمَمِ و از گناهان کبیره و صغیره باز بپرسند
 وَأَنْ أَمَرَ بِالصَّرَاطِ فَوْقَ كَبِشِ شَيْطَمِ و سوار بر قوچ بزرگ قربانی به سوی
 وَهُوَ أَذَقُ مِنْ مِثَالِ شَعْرَةٍ فِي اللَّحْمِ پل رانده شوم که باریکتر از مو است
 وَهُوَ أَحَدٌ مِنْ غِرَارِ مَشْرِفِي مِخْدَمِ و از تیغ تیز برنده تر
 قَدْ نَصَبُوهُ فَوْقَ وَاِدِ جَائِشِ مُحْتَدِمِ مشرف بر دره‌ای خوفناک و فراخ

ملاحظه می‌کنیم در این چند بیت، بهار چگونه پل صراط را توصیف نموده و از جهنم و آتشفشان و سپس، از عقرب و مار سخن می‌گوید؛ الفاظی که زهاوی نیز به کار برده است.

(بهار، ۱۳۶۸: ۱۵۷) و (زهاوی، ۲۰۰۴: ۴۰۸):

۱. از مو ضعیف‌تر بود از تیغ تیزتر
۲. ترسم من از جهنم و آتشفشان او
۳. آن عقربی که خلق گریزند سوی مار
- یغلی کبرکانِ هناکِ نایرِ مُضْطَرِمِ
- يُقَذِفُ مِنْ فَوْهَتِهِ قَذَائِفًا مِنْ حِمَمِ
- عَقَابِ رَبُّ نَمِ أَفَاعِ اسْرَفَتْ فِي الْعَظَمِ
- وَيَنْبِهَا النَّاسُ تَمُوجُ تَارَةً فِي الضَّرَمِ
- آن پل که داده‌اند به دوزخ نشان او
- و آن مالکِ عذاب و عمود گران او
- از زخم نیش پرخطر جانستان او
- می‌جوشد همچون آتشفشان توفنده
- که از زبانه گدازه‌های آتشین پرتاب می‌-
- عقرب‌ها و افعی‌ها با اندامی بیش از حد
- که مردم در آتش گاه دست‌وپا می‌زنند

وَتَارَةً يُغْمَى عَلَيْهَا مِنْ مَضِيضِ الْأَلَمِ و گاه از شدت درد بی‌هوش می‌گردند
و بهار، بیت اخیر را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند:

جان می‌دهد خدا به گنهکار هر دمی تا هر دمی از او بستانند جان او
حال پس از مقایسه قصیده جهنمی بهار (بهشت و دوزخ) با قصیده الی جهنم زهاوی، به
مقایسه سروده بهار با «انقلابی در دوزخ» زهاوی می‌پردازیم.

۲-۵-۷- قصیده جهنمی بهار با انقلابی در دوزخ زهاوی

گرچه این دو قصیده از نظر کمی با یکدیگر قابل قیاس نیستند، از لحاظ مضمون و محتوا و
فضای کلی داستان، تقریباً یکسان‌اند. (زهاوی، ۲۰۰۴م: ۱۶۹) و (بهار، ۱۳۶۸ش: ۱۵۸)

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| ترسم من از جهنم و آتشفشان او | و آن مالک عذاب و عمود گران او |
| آن ازدهای او که دمش هست صد ذراع | و آن آدمی که رفته میان دهان او |
| آن کرکسی که هست تنش همچو کوه | بر شاخه درخت جحیم آشیان او |
| آن رود آتشین که در او بگذرد سعیر | و آن مار هشت پا و نهنگ کلان او |
| آن آتشین درخت کز آتش دمیده‌است | و آن میوه‌های چون سر اهریمنان او |
| و آن کاسه شراب حمیمی که هر که خورد | از ناف مشتعل شودش تا زبان او |
| آن گرز آتشین که فرود آید از هوا | بر مغز شخص عاصی و بر استخوان او |
| آن چاه ویل در طبقه هفتمین که هست | تابوت دشمنان علی در میان او |
| آن عقربی که خلق گریزند سوی مار | از زخم نیش پرخطر جانستان او |
| جان می‌دهد خدا به گنهکار هر دمی | تا هر دمی از او بستانند جان او |
| از مو ضعیف‌تر بود از تیغ تیزتر | آن پل که داده‌اند به دوزخ نشان او |
| جز چند تن ز ما علما جمله کائنات | هستند غرق لجه آتشفشان او |
| جز شیعه هر که هست به عالم خداپرست | در دوزخ است روز قیامت مکان او |
| وز شیعه نیز هر که فکل بست و شیک شد | سوزد به نار هیکل چون پرنیان او |
| و آن کس که با عمامه سر موی سر | منذیل اوست سوی درک ریسمان او |

وآن کس که کرد کار ادارات دولتی سوزد به پشت میز جهنم روان او
 وآن کس که شد وکیل و ز مشروطه دوزخ بود به روز جزا پارلمان او
 وآن کس که روزنامه‌نویس است چیزفهم آتش فتد به دفتر و کلک و بنان او
 وآن عالمی که کرد به مشروطه خدمتی سوزد به حشر جان و تن ناتوان او
 وآن تاجری که ردّ مظالم به ما نداد مسکن کند به قعر سقر کاروان او
 وآن کاسب فضول که پالان او کج است فردا کشند سوی جهنم عنان او
 مشکل به جز من و تو به روز جزا کسی زان گود آتشین بجهد مادیان او
 تنها برای ما و تو یزدان درست کرد خلد برین و آن چمن بیکران او
 موقوفه بهشت برین را به نام ما بنموده وقف واقف جنت مکان او
 آن باغ‌های پرگل و انهار پرشراب وان قصرهای عالی و آب روان او
 آن خانه‌های خلوت و غلمان و حور عین وان قاب‌های پر ز پلو زعفران او
 القصه کار دنیی و عقبی به کام ماست بدبخت آن که خوب نشد امتحان او
 فردا من و جناب تو و جوی انگبین وان کوثری که جفت زنم در میان او
 باشد یقین ما که به دوزخ رود بهار زیرا به حق ما و تو بد شد گمان او

۲-۵-۸- وجوه مشترک و ملاحظات دو قصیده

ابتدا باید گفت که قصیده زهاوی، سفری طولانی است و حاوی نظرات و اعتقادات عوام و متعصبان جاهل است، درحالی که قصیده بهار، تصویری اجمالی از دوزخ است اما وجوه مشترکی در دو قصیده دیده می‌شود که موارد زیر، از آن جمله است.

۱- ترسیم صورتی وحشتناک و هول‌انگیز از قبر و صورت خشن نکیر و منکر و مراحل پس از مرگ، آن‌طور که در قصیده نکیر و منکر و در جهنمیه نیز آمده است.

ترسم من از جهنم و آشفشان او و آن مالک عذاب و عمود گران او
 و زهاوی هم گوید (زهاوی، ۲۰۰۴م: ۱۸۰):

الطَّعَامُ الزَّقُّومُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَالشَّرَابُ الْيَخْمُومُ وَالْيَخْمُورُ

هر روز، به دوزخیان، زقوم و آب سیاه‌رنگ و تلخ می‌دهند.

۲. تقسیم آخرت به دو دایره بسیار کوچک رحمت (بهشت) و بسیار بزرگ نعمت (جهنم). در اینجا، وجه مشترک هر دو شاعر، این است که به شدت منتقد دایره تنگ نظری متعصبان هستند و آنها را به بیداری و پذیرفتن حقایق دعوت می کنند. بهار می گوید: (بهار، ۱۳۶۸:

(۱۵۸)

جز چند تن ز ما علما جمله کائنات هستند غرق لجه آتشفشان او
جز شیعه هر که هست به عالم خداپرست در دوزخ است روز قیامت مکان او
از طرف دیگر، زهاوی نیز این تنگ نظری را در قصیده اش بیان می کند؛ هنگامی که مرده را به دوزخ می فرستد، مرده، تمامی نوابغ و دانشمندان و ادبا و شعرا و حکما و فلاسفه را در آنجا مشاهده می کند؛ همچون ادیسون و ارسطو و بوعلی سینا و خیام و دیگران که به اندک بهانه ای، در دوزخ جای گرفته اند و وقتی مرده از ایشان می پرسد: گناهتان چه بود؟ پاسخ می دهند: در اشعارمان، امور دینی را سبک می شمردیم. (زهاوی، ۲۰۰۴م: ۱۸۲)

إِنَّمَا كُنَّا نَسْتَخِفُّ بِأَمْرِ الدِّينِ فِي شِعْرِنَا، فَسَاءَ الْمَصِيرُ
ما امر دین را در شعرمان سبک شمردیم که چنین بد عاقبت شدیم
و نکته درخور توجه اینکه بهشت، در اختیار تعداد کمی ابله و جاهل قرار می گیرد. (همان)
إِنَّمَا مَثَوَى الْجَاهِلِينَ جِنَانٌ شَاهِقَاتُ الْقُصُورِ، فِيهَا الْحُورُ
جایگاه نادانان، کاخ های بلندی است که حوریان ساکنان آنها هستند.
غَيْرُ قَسَمٍ هُوَ الْأَقْلُ سَعَى يُصْنَعُ لِحِجِّ حَتَّى اهْتَدَى بِهِ الْجُمُهورُ
نه آن اقلیت دانا (نوابغ و حکما) که عامل هدایت عموم مردم بوده اند.

نکته جالب اینکه بهار نیز این دایره کوچک را با طنز و کنایه، مخصوص چند عالم کوتاه نظر و نادانمی داند: جز چند تن ز ما علما جمله کائنات / هستند غرق لجه آتشفشان او
۳- بینامتنی هر دو شاعر، در دو قصیده آشکار است اما بینامتنی زهاوی با نسبت بسیار بیشتری جلوه گر شده است، به طوری که قصیده را با متجاوز از صد بینامتنی زینت داده است. بهار در جهنمی می گوید: جان می دهد خدا به گنه کار هر دمی / تا هر دمی از او بستانند جان او و زهاوی نیز می گوید: (زهاوی، ۲۰۰۴م: ۴۰۸)

وَيَنْهَى النَّاسَ تَمْوِجُ تَارَةً فِي الضَّرْمِ
وَتَارَةً يُغْمَى عَلَيْهَا مِنْ مَضِيضِ الْأَلَمِ

که این معنی از قرآن کریم اقتباس شده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نَصْلِيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ..» النساء: ۵۶. بزودی آنان را که به آیات ما کافر شدند، به آتشی سوزان در دوزخ درافکنیم که هرچه پوست تن آنان بسوزد، به پوست دیگر مبدلش سازیم تا سختی عذاب را بچشند.

واژه‌های زیر نمونه‌ای بارز از استفاده همسان بهار و زهاوی از این واژه‌هاست: مار، پل، عقرب..

۱. ثُمَّ فِيهَا عَقَابٌ وَأَفَاعٌ ثُمَّ فِيهَا ضَرَاغِمٌ وَتُمُورٌ
۲. لَمْ يُرْبِنِي أَمْرُ الصَّرَاطِ مَقَامًا فَوْقَ وَادٍ مِنَ الْجَحِيمِ يُفُورُ
۳. فَإِذَا صَحَّ أَنَّهُ كَغِرَارِ السَّيْفِ أَوْ شَعْرَةَ فَكَيْفَ الْعُبُورُ؟

۱. سپس، عقرب‌ها و مارها و شیران درنده و ببرها نیز در آن است. (همان: ۱۸۰-۱۸۱)
۲. دراینکه پل صراط از بالای دره‌ای از آتش گداخته می‌گذرد، شک ندارم. (همان: ۱۷۲)
۳. اگر این گفته که از تیغ تیزتر واز مو باریک‌تر درست باشد، چگونه می‌توان گذشت؟ از مو ضعیف‌تر بود از تیغ تیزتر آن پل که داده‌اند به دوزخ نشان او همان‌طور که می‌بینیم، بهار فقط در بیت آخر و از زبان خود می‌گوید، درحالی‌که بخش عمده شعر زهاوی، حدیث نفس و شک‌های فلسفی است و شاعر بیشتر به باورهای دینی می‌پردازد. بهار، وارد بحث سیاسی هم می‌شود اما زهاوی شاید به طور غیرمستقیم، به عمال حکومت با کنایه اشاره می‌کند و رفتار آنها را به سخت‌گیری‌های نکیر و منکر تشبیه می‌کند.

۳- نتیجه گیری

گرچه این مقاله، گوشه‌ای از مضامین مشترک شعری دو جامعه ایران و عراق را بیان می‌نماید، مطالعه آثار این دو شاعر فرهیخته، تصویر روشن‌تری از این مشترکات را به نمایش می‌گذارد. حاصل این پژوهش مختصر، نتایج زیر را در پی داشته است:

۱- ادبیات فارسی، تأثیر فراوانی بر قلم و اندیشه زهاوی داشته و زهاوی نیز بر اندیشه بهار تأثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشته است.

۲- اشعار این دو شاعر، بیانگر اوضاع اجتماعی و مذهبی آن روزگار و نشانگر جوّ ستم و اختناق است که از سوی امپراطوری عثمانی و انگلیس بر عراق و نظام شاهنشاهی بر ایران حکم فرما بوده است.

۳- هدف اصلی زهاوی از سرودن قصیده «انقلابی در دوزخ» و سفر خیالی وی به عالم پس از مرگ، بیداری مردم و خرافه‌ستیزی و مقاومت در برابر اندیشه جبرگرایی است که تخدیر اندیشه‌ها را در پی داشته است. همچنین، تکیه بر ابزار خرد و تفکر، جهت پیشرفت جامعه و تأکید بر حق تعیین سرنوشت ملت به دست توانمند خودشان هدف دیگر شاعر بوده است.

۴- وجه مشترک بهار و زهاوی، برحذر داشتن جامعه از خرافات و تنگ نظری‌های سلیقه‌ای و تعصبات تفرقه‌افکنانه دینی است که جز عقب ماندگی و فقر و زبونی، حاصلی ندارد.

فهرست منابع:

- کتاب‌ها

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آرزین پور، یحیی. (۱۳۸۲). *از نیما تا روزگار ما*، ج ۳. چاپ چهارم. تهران: زوآر.
- ۳- اکبری بیرق، حسن. (۱۳۷۹). *مبانی فکری ادبیات مشروطه*. تهران: پایا.
- ۴- بهار، محمدتقی. (۱۳۶۸). *دیوان بهار*، ج ۱ و ۲. چاپ چهارم و پنجم. تهران: توس.
- ۵- بطی، رافاعیل. (۱۹۲۳). *الأدب العصری فی العراق*. القاهرة: مطبعة سلفیه.
- ۶- جمیل، سعید. (۱۹۶۸). *الزهاوی و ثورته فی الجحیم*. بغداد: مطبعة الجبلاوی.
- ۷- خیام، عمر. (۱۳۷۵). *رباعیات خیام*. چاپ دوم. تهران: گنجینه.
- ۸- الرّشودی، عبدالحمید. (د.ت.). *دیوان الزهاوی*. تقدیم یوسف عزّ الدّین. مکتبه الحیاه.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). *با کاروان حله*. چاپ پنجم. تهران: جاویدان.
- ۱۰- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). *نقد ادبی*. تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- الزهاوی، جمیل صدقی. (۲۰۰۴). *الدیوان*. شرح أنطوان القوال. بیروت: دارالفکر.
- ۱۲- الزهاوی، جمیل صدقی. (۱۹۳۲). *رباعیات الزهاوی*. بغداد: مکتبه الرّقیم.
- ۱۳- شامی، یحیی و عکّاری، سوزان. (۲۰۰۴). *لآلی من الشّرق*. بیروت: دارالفکر العربی.
- ۱۴- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). *با چراغ و آینه*. چاپ سوم. تهران: سخن.
- ۱۵- عزّ الدّین، یوسف. (۱۹۶۶). *الزهاوی*. إعداد عبد الرّشودی. بیروت: مکتبه الحیاه.
- ۱۶- _____ . (۱۹۶۲). *الزهاوی*. الشاعر القلق. بغداد: مکتبه أبی نؤاس. ط ۱.
- ۱۷- _____ . (۱۹۶۰). *الشعر العراقي الحديث*. مصر: دارالمعارف.
- ۱۸- الطبری، أبو جعفر. (۱۴۰۷). *تاریخ الطبری*. بیروت: دارالکتب. العلمیه.
- ۱۹- محمدی، محمد. (۱۳۷۰). *درس اللغة والأدب*. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۰- المسعودی، علی بن الحسین بن علی. (۱۹۶۵). *مروج الذهب*. بیروت: دارالأندلس.
- ۲۱- الهلّالی، عبدالرزاق. (۱۹۶۴). *الزهاوی بین الثورة والسکون*. بیروت: دارالثقافه.
- ۲۳- واکیم، سلیم. (۱۹۶۷). *ایران والعرب*. العلاقات العربیة الإیراتیة. بیروت.

- مقاله‌ها

- ۱- آدهم، أحمد. (۱۳۷۸). «الزهاوی شاعر العراق العالم الفيلسوف». مصر: المجلة. العدد ۲۱. پایگاه مجلات تخصصی نور. صص ۶۵-۷۴.
- ۲- انوشیروانی، علی‌رضا. (۱۳۸۹). «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». تهران: مجله فرهنگستان. شماره ۱. صص ۶-۳۸.
- ۳- التکریتی، سلیم طه. (۱۳۶۸). **الزهاوی**. مصر: دار المعارف. الكتاب. أعلام النهضة الجزء ۶.
- ۴- سلوم، داود. (۱۹۶۷). **الزهاوی**. بغداد: جامعة بغداد، كلية الآداب. العدد ۱۰.
- ۵- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۹۱). «مآخذ اشعار برخی از شاعران معاصر». تهران: بخارا. سال پانزدهم، شماره ۸۸-۸۹، صص ۵۴-۵۸.
- ۶- عیوض زاده، حسین و عقدایی، تورج. (۱۳۸۹). «رویگرد ملک الشعراء بهار به دین و عرفان». فصلنامه تخصصی عرفان. سال ششم. شماره ۲۳، صص ۹۵-۱۲۲.
- ۷- کیانی، حسین و علی‌نژاد چمازکتی، فاطمه. (۱۳۹۰). «روابط بینامتنی دینی در قصیده ثوره فی الجحیم زهاوی». مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی. ش ۲۱. صص ۱۰۲-۸۱.
- ۸- محسنی‌نیا، ناصر. (۱۳۸۹). «الزهاوی وزبان وادبیات فارسی». اصفهان: گوهر گویا. دوره ۴، شماره ۲، صص ۴۴-۲۳.
- ۹- نیازی، شهریار، جهانگیر اصفهانی، آمنه و جهانگیر اصفهانی، زهرا. (۱۳۸۶). «زن در شعر زهاوی». مجله پژوهش زنان. دوره ۵، شماره ۱، صص ۱۷۷-۱۵۵.